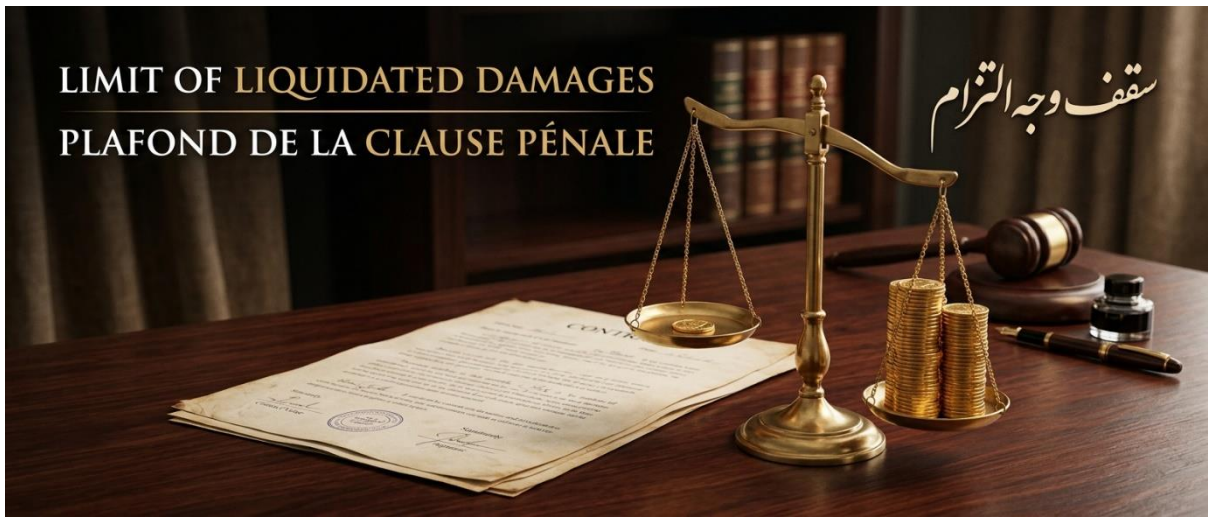


LIMIT OF LIQUIDATED DAMAGES
PLAFOND DE LA CLAUSE PÉNALE

سقف وجه التزام



Détails de l'émission et de la notification de la sentence :

Type: Arbitrage ad hoc via une autorité de nomination
Arbitre : Reza Bastani Namaghi
Date de la sentence : October 13, 2025
Date de notification : October 15, 2025

Award Issuance and Notification Details:

Type: Ad hoc arbitration via an appointing authority
Arbitrator: Reza Bastani Namaghi
Date of Issuance: October 13, 2025
Date of Service: October 15, 2025

مشخصات صدور و ابلاغ رأی:

نوع: داوری موردی از طریق مقام ناصب
مقام صادرکننده (داور): رضا باستانی نامقی
تاریخ صدور رأی: ۱۴۰۴/۰۷/۲۱
تاریخ ابلاغ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۳

رأی داوری در خصوص سقف وجه التزام

بخش اول - گردشکار و صلاحیت داور

الف - گردشکار

اسامی طرفین دعوا و بخش «گردشکار» پرونده از این متن حذف شده‌اند؛ چرا که تأثیری در ماهیت و استدلال‌های حقوقی رأی نداشته و از سوی دیگر، رعایت ضوابط محرمانگی حاکم بر رأی داوری، عدم افشای این اطلاعات را ایجاب می‌نماید.

ب - صلاحیت داور

۱۱. با عنایت به اینکه طبق اصل سی و چهارم قانون اساسی و قاعده اولیه مبنی بر صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری در خصوص رسیدگی به دعاوی مردم و صلاحیت استثنایی داوری برای رسیدگی به دعاوی پیش از ورود به ماهیت دعوا ضرورت اقتضا دارد که در خصوص صلاحیت داور برای رسیدگی اظهار نظر گردد. از این حیث به شرحی که در ادامه می‌آید صلاحیت داور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱۲. طبق ماده ۶ از «قرارداد عدم افشای اسرار و اطلاعات» که فی مابین خواهان و خوانده منعقد گردیده است و مصون از اعتراض طرفین مانده است، چنین مقرر گردیده است:

ماده ۶ - سایر مقررات

۱-۶- کلیه اختلاف‌ها و دعاوی راجع به قرارداد یا ناشی از آن از جمله انعقاد، اعتبار، فسخ، نقض، تفسیر، اجراء، انقضا و غیره به داور مرضی‌الطرفینی که توسط موسسه دادبانان به شماره ثبت ۴۴۴۷۵ تعیین میگردد ارجاع میشود که مطابق با قواعد داوری موسسه و قوانین و مقررات موضوعه از جمله قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و مفاد این قرارداد به صورت قطعی و لازم الاجراء حل و فصل میشود. داور مرضی‌الطرفین علاوه بر مقررات حاکم، عرف تجاری ذی ربط را نیز مراعات خواهد کرد. شرط داوری حاضر موافقت نامه ای مستقل از قرارداد اصلی تلقی میشود و در هر حال لازم الاجراء است.

۲-۶- رسیدگی به اختلاف در ایران و به زبان فارسی و در نشانی موسسه دادبانان انجام خواهد شد و پس از ارسال اظهارنامه به نشانی موسسه دادبانان توسط هر یک از طرفین که خواهان رسیدگی به اختلاف میباشند، موسسه احدی از وکلا یا کارشناسان موسسه را به عنوان داور مرضی‌الطرفین تعیین می‌نماید. داور تعیین شده رسیدگی را آغاز و ظرف سه ماه با دعوت از طرفین رسیدگی و اقدام به صدور رأی و ابلاغ آن از طریق ارسال اظهارنامه می‌نماید. کلیه اوراق از جمله وقت رسیدگی و رأی داوری به نشانی اعلامی طرفین در قرارداد ابلاغ می‌گردد. رأی داور قطعی، لازم الاجرا و غیرقابل اعتراض است.

۱۳. نظر به اینکه ممکن است این شائبه مطرح گردد که به دلیل وجود رابطه کاری و کارفرمایی فی‌مابین طرفین، رسیدگی به کلیه اختلافات ایشان در صلاحیت هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف اداره کار موضوع ماده ۱۵۷ قانون کار قرار دارد و شرط داوری در این خصوص فاقد اعتبار است، داور جهت رفع هرگونه ابهام، این موضوع را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱۴. مطابق باب هفتم قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، به‌ویژه مواد ۴۵۴ و ۴۵۵، اصل بر داوری‌پذیری کلیه دعاوی است و اشخاص دارای اهلیت می‌توانند با تراضی یکدیگر، حل‌وفصل اختلاف خود را به داوری ارجاع دهند. قانون‌گذار صرفاً در ماده ۴۹۶ این قانون، دعاوی ورشکستگی و دعاوی راجع به اصل نکاح، فسخ آن، طلاق و نسب را به صورت حصری از شمول داوری مستثنی کرده است. بنابراین، جز در موارد مصرح قانونی، اراده طرفین برای ارجاع اختلاف به داوری معتبر و نافذ است.

۱۵. از سوی دیگر، صلاحیت هیئت‌های اداره کار مذکور در ماده ۱۵۷ قانون کار، یک صلاحیت استثنایی و مقید به موضوعات مشخص است. این ماده صراحتاً بیان می‌دارد که صلاحیت این هیئت‌ها محدود به «اختلاف فردی بین کارفرما و کارگر... که ناشی از اجرای این قانون و سایر مقررات کار، قرارداد کارآموزی، موافقت‌نامه‌های کارگاهی یا پیمان‌های دسته‌جمعی کار باشد» است.

۱۶. موضوع دعوی حاضر، اثبات نقض تعهدات قراردادی خواننده در خصوص قرارداد عدم افشای اسرار و اطلاعات مطالبه خسارت و وجه التزام مندرج در آن قرارداد است. ماهیت این دعوا، یک دعوی حقوقی مبتنی بر تعهدات قراردادی است و ارتباطی با اجرای قانون کار یا مقررات تبعی آن (مانند حداقل دستمزد، ساعات کار، مرخصی و امثالهم) ندارد. این قرارداد، اگرچه ممکن است به تبع رابطه کاری منعقد شده باشد، اما تعهدات آن ریشه در قانون کار ندارد و یک توافق مدنی محسوب می‌شود. لذا، چنین دعوایی اساساً از صلاحیت ذاتی هیئت‌های اداره کار خارج است و حتی در فرض فقدان شرط داوری نیز، مرجع صالح برای رسیدگی به آن دادگاه‌های عمومی حقوقی دادگستری می‌بود.

۱۷. داور منصوب موسسه حقوقی دادبانان، آقای رضا باستانی نامقی، پس از مطالعه مفاد قرارداد و شرط داوری و با عنایت به اینکه موضوع دعوا خارج از صلاحیت ذاتی مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما است و با احراز هویت طرفین، در جلسه حضوری مورخ ۱۴/۰۷/۱۴۰۴ بر اساس اصول رسیدگی منصفانه و با رؤیت اصل سند عادی مبین شرط داوری و همچنین با توجه به اینکه در فرآیند رسیدگی، ادعای جعل نسبت به امضای ذیل شرط داوری یا ابراز جهت رد یا جرح نسبت به داور مطرح نشد؛ لذا بر اساس قاعده صلاحیت نسبت به صلاحیت، صلاحیت خود برای رسیدگی به موضوع اختلاف را احراز نموده و نسبت به رسیدگی ماهوی دعوا به شرحی که در ادامه می‌آید اقدام کرد.

بخش دوم - مفاد رأی داور (استدلال‌ها و رأی الزام آور)

۱۸. با اتکال به خداوند متعال و با امعان نظر به اوراق و محتویات پرونده، اینجانب رضا باستانی نامقی به عنوان داور، رسیدگی به اختلاف فی‌مابین شرکت **** (خواهان) و سرکار خانم **** (خواننده) را خاتمه داده و بخش استدلال‌های رأی خود را به شرح ذیل انشاء می‌نماید:

الف - استدلال‌ها و جهات موضوعی و حکمی موجهه رأی

اولاً: در ماهیت قراردادی خواسته خواهان

۱۹. خواسته‌های خواهان مبنی بر احراز نقض تعهدات قراردادی توسط خواننده و صدور رأی بر محکومیت ایشان به پرداخت وجه التزام قراردادی به مبلغ ۶.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ (شش میلیارد) ریال، ماهیتاً مبتنی بر روابط قراردادی طرفین و توافقات مندرج در اسناد عادی ایشان است. همانگونه که در ماده ۱۶ قرارداد استخدام مدت معین و همچنین ماده ۵ قرارداد عدم افشای اسرار و اطلاعات تصریح گردیده است، طرفین با اراده آزاد و قاصد، مبلغ معینی را به عنوان خسارت مقطوع ناشی از تخلف از تعهدات (وجه التزام) تعیین نموده‌اند.

۲۰. شایان ذکر است که این شرط وجه التزام، ماهیتی مستقل از قواعد عمومی مسئولیت مدنی دارد و به عنوان یک ضمانت اجرای قراردادی صرف عمل می‌کند. این تفکیک و استقلال، به صراحت در ذیل ماده ۱۶ قرارداد استخدام مدت معین مورد تأکید قرار گرفته است، آنجا که مقرر می‌دارد «شرکت حق خواهد داشت برای دریافت خسارت بیشتر علیه همکار و تا اشخاص ثالث بر اساس قواعد عمومی جبران خسارت قراردادی یا غیر قراردادی اقامه دعوی نماید.» این عبارت به وضوح نشان می‌دهد که اراده مشترک طرفین بر آن بوده است که وجه التزام قراردادی، فارغ از میزان خسارات واقعی وارده، صرفاً به دلیل نفس تخلف قابل مطالبه باشد و این امر، حق خواهان برای طرح دعوی مسئولیت مدنی و مطالبه خسارات واقعی مازاد بر این مبلغ را منوط به اثبات کلیه ارکان مسئولیت مدنی، در مراجع ذی‌صلاح محفوظ می‌دارد.

۲۱. بنابراین، این مرجع داوری در مانحن‌فیه، وظیفه‌ای در خصوص احراز و تعیین میزان خسارات واقعی وارده به خواهان ندارد، چرا که چنین امری اساساً خارج از حدود خواسته مطروحه است. خواسته فعلی خواهان، صرفاً اعمال حق قراردادی خود مبنی بر مطالبه وجه التزام می‌باشد و این داور نیز صرفاً به بررسی ارکان و شرایط لازم برای استحقاق یا عدم استحقاق خواهان در مطالبه وجه التزام مذکور می‌پردازد.

ثانیاً: در احراز نقض تعهد قراردادی خواننده

۲۲. با بررسی جمیع اوراق و ادله ابرازی و با عنایت به اظهارات طرفین در جلسه رسیدگی، نقض تعهدات قراردادی از سوی خواننده محترم، امری مسلم و محرز است. این نتیجه بر دو پایه استوار است:

۲۳. اول قرار کتبی خواننده: خواننده محترم به موجب سند عادی مورخ ۱۶/۰۴/۱۴۰۴ که در منضمات اظهارنامه خواهان مضبوط است، به صراحت و منجزاً اقرار نموده است که اطلاعات مشتریان شرکت خواهان (اسامی و شماره تلفن‌های مسافری مقصد کیش) را در اختیار شخص ثالث قرار داده است. این اقرارنامه که در کمال صحت و سلامت و با اراده آزاد تنظیم گردیده، مطابق ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی که مقرر می‌دارد «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود» و ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قاطع دعوا بوده و دلیل محکمی بر اثبات تخلف ایشان از تعهدات قراردادی است.

۲۴. دوم اقرار در جلسه داور: علاوه بر اقرارنامه کتبی، خواننده در جلسه رسیدگی داور مورخ ۱۴/۰۷/۱۴۰۴ نیز مجدداً به صورت شفاهی و متعاقباً کتبی بر فعل ارتكابی خود اذعان نمود و ضمن ابراز پشیمانی، از شرکت خواهان عذرخواهی کرد. آثار تنبه و ندامت در چهره و کلام ایشان در طول جلسه رسیدگی کاملاً مشهود بود.

۲۵. تعهد نقض شده، تعهدی بنیادین و اساسی بوده است. به موجب ماده ۱۲ قرارداد استخدام مدت معین و به تفصیل در ماده ۱ قرارداد عدم افشای اسرار و اطلاعات، خواننده متعهد به حفظ محرمانگی کلیه اطلاعات شرکت، بالأخص «اطلاعات مرتبط با مشتریان» بوده است. فعل ارتكابی خواننده، یعنی افشای این اطلاعات، نقض صریح و آشکار این تعهدات محسوب می‌گردد.

۲۶. لازم به ذکر است که این داور در جلسه رسیدگی، تمام مساعی خود را جهت ایجاد صلح و سازش میان طرفین به کار بست تا با توجه به ابراز ندامت خواننده، موضوع از طریق مصالحه خاتمه یابد؛ لیکن متأسفانه این امر محقق نگردید و لذا این مرجع ناگزیر از ورود به ماهیت و صدور رأی قاطع می‌باشد.

ثالثاً: در بررسی شرط وجه التزام از منظر قوانین موضوعه و موازین شرعی

۲۷. هرچند نقض تعهد از سوی خواننده محرز است، لکن تعیین میزان مسئولیت قراردادی وی در پرداخت وجه التزام، مستلزم بررسی عمیق مبانی قانونی و فقهی حاکم بر این نهاد حقوقی است.

۲۸. قاعده اولیه در نظام حقوقی ایران، صحت و لزوم اجرای شرط وجه التزام است. ماده ۲۳۰ قانون مدنی صراحتاً بیان می‌دارد: «اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف، متخلف مبلغی به عنوان خسارت تأدیه نماید، حاکم نمی‌تواند او را به بیشتر یا کمتر از آنچه که ملزم شده است، محکوم کند.» این ماده، تجلی اصل حاکمیت اراده و قاعده «المؤمنون عند شروطهم» است و علی‌الاصول، داور را از هرگونه تعدیل در مبلغ توافق شده منع می‌کند.

۲۹. لیکن، این قاعده به صورت مطلق و بدون استثناء حاکم نیست. اعتبار شروط قراردادی، از جمله شرط وجه التزام، منوط به عدم مغایرت آن با قوانین آمره، اخلاق حسنه، نظم عمومی و موازین شرع انور است. این محدودیت در مواد متعددی از نظام حقوقی ما انعکاس یافته است:

بند ۳ ماده ۲۳۲ قانون مدنی: شروط نامشروع را باطل اعلام می‌کند.

ماده ۹۷۵ قانون مدنی: قراردادهای خصوصی که برخلاف اخلاق حسنه یا نظم عمومی باشد را غیرقابل اجرا می‌داند.

ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: عقود و قراردادهای خلاف اخلاق حسنه یا مغایر با موازین شرع را در دادگاه غیرقابل ترتیب اثر می‌داند.

۳۰. بنابراین، داور نمی‌تواند با استناد صرف به ماده ۲۳۰ قانون مدنی، چشم بر سایر اصول و قواعد حاکم ببندد. وظیفه این مرجع، جمع میان مواد قانونی و صدور رأی مبتنی بر برآیند حاصل از تمامی این قواعد است. بر این اساس، شرط وجه التزام تا جایی معتبر و لازم‌الاجراست که با نظم عمومی و مبانی شرعی در تضاد قرار نگیرد.

۳۱. در این خصوص، فقه غنی امامیه راهگشاست. در حدیث صحیح محمد حلبی که در کتاب شریف الکافی (جلد پنجم، چاپ تهران، دار الکتب الإسلامیه، ص. ۲۹۰) نقل گردیده است، مبنای مهمی برای تحدید اراده طرفین در تعیین وجه التزام بیان شده است.

۳۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ قَاضِيٍّ مِنَ الْقَضَاءِ وَعِنْدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع جَالِسٌ فَأَتَاهُ رَجُلَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي تَكَارَيْتُ إِلَيْكَ هَذَا الرَّجُلُ لِيَحْمِلَ لِي مَتَاعًا إِلَى بَعْضِ الْمَعَادِنِ فَأَشْتَرْتُ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخِلَنِي الْمَعْدِنَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا لِأَنَّهَا سُوقٌ أَتَخَوَّفُ أَنْ يَفُوتَنِي فَإِنْ احْتَبَسْتُ عَنْ ذَلِكَ حَطَطْتُ مِنَ الْكِرَاءِ لِكُلِّ يَوْمٍ أَحْتَبَسُهُ كَذَا وَكَذَا وَإِنَّهُ حَبَسَنِي عَنْ ذَلِكَ الْوَقْتِ كَذَا وَكَذَا يَوْمًا فَقَالَ الْقَاضِيُّ هَذَا شَرْطٌ فَاسِدٌ وَفِيهِ كِرَاهٌ فَلَمَّا قَامَ الرَّجُلُ أَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَقَالَ شَرْطُهُ هَذَا جَائِزٌ مَا لَمْ يَحْطَ بِجَمِيعِ كِرَاهٍ».

۳۳. «ترجمه: محمد حلبی گفت نزد یکی از قضات نشسته بودم و امام باقر (ع) نیز حضور داشتند... مردی گفت شتر این شخص را اجاره کردم... و شرط کردم که اگر در روز معین مرا به مقصد نرساند، برای هر روز تأخیر، مبلغ مشخصی از کرایه کم شود... قاضی گفت این شرط فاسد است... وقتی مرد برخاست، امام باقر (ع) فرمودند: این شرط او جایز است، مادامی که به از بین رفتن تمام کرایه منجر نشود.

۳۴. این روایت شریفه که فقهای عظام امامیه همچون علامه حلی، (مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، جلد ششم، چاپ قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص. ۱۵۵) شیخ طوسی، (النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ بیروت، دار الکتب العربی، ص. ۴۴۸) ابن ادریس حلی (کتاب السرائر، چاپ قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ص. ۴۶۹) و محقق کرکی (جامع المقاصد فی شرح القواعد، جلد هفتم، چاپ قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ص. ۱۰۷) به آن استناد و عمل نموده‌اند، یک اصل کلی و بنیادین را پایه‌گذاری می‌کند: وجه التزام نباید به نحوی باشد که عوض اصلی قرارداد را به طور کامل از بین ببرد و منجر به بی‌عدالتی فاحش معاوضی گردد. به عبارت دیگر، شرطی که نتیجه آن این باشد که یک طرف قرارداد، معاوضی را که داده است به طور کامل از دست بدهد و در مقابل، هیچ عوضی دریافت نکند، شرطی غیرمنصفانه، نامشروع و خلاف موازین شرع است. با الغای خصوصیت از عقد اجاره مذکور در روایت، می‌توان این قاعده را به کلیه عقود معاوضی تسری داد.

۳۵. شایان ذکر است که رویه قضایی نیز غیرمشروع بودن شروط وجه التزامی که بیش از مبلغ قرارداد باشد را استنباط نموده است و به عنوان مثال قضات محترم شعبه ۳ دیوان عالی کشور آقایان غفارپور و شاملو در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۳۸۵ مورخ ۲۷/۱۲/۱۳۹۲ در خصوص شرط وجه التزام ۳ برابر ثمن معامله چنین مقرر نموده اند که «... جهت توجیهی دیگر فرجام خواه غیر مشروع بودن شرط است و آن عبارت از تعیین دو فقره شرط برای تضمین تنظیم سند رسمی است یکی تأدیه مبلغ بیست هزار تومان برای هرروز است و دومی دادن چک امانی به مبلغ یک صد و پنجاه میلیون تومان می باشد و ادعا کرده که چون این شرط معادل سه برابر ثمن مورد معامله و اضافه بر شرط اول هم هست نامشروع است. از آنجاکه طبق مقررات قانون مدنی از اوصاف شروط مندرج از عقود این است که نامشروع (بند ۳ ماده ۲۳۲) و خلاف مقتضای عقد (بند یک ماده ۲۳۳) نباشد عدم تعادل بارز و غیرمتعارف ارزش عرفی عوضین در عقود معاوضی و یا اشتراط شرطی که موجب تملک بیش از آن گردد از مصادیق شرط ضرری و غرری و دارا شدن غیر عادلانه و آن مثل غرور و اضرار در خود عقود است و طبق موازین فقهی نامشروع است لذا دادگاه باید پس از رسیدگی و رفع نقص در موارد قبلی عندالاقضا باید نسبت به ادعای مطروحه هم رسیدگی و حسب نتیجه حاصله مبادرت به صدور رأی کند. ...»

۳۶. قضات محترم شعبه ۵ دیوان عالی کشور آقایان معینی و کریم زاده در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۸۲۱۶۱۶۰۰۱۶۱ مورخ ۱۶/۰۳/۱۳۹۴ در خصوص شرط وجه التزام بیش از مبلغ قرارداد چنین نظر داده اند: «... نظر به اینکه عرفاً و شرعاً و قانوناً در بیع تعادل و تناسب

ارزش عوضین، از لوازم و مقتضیات بیع است، وجه التزام معینه متناسب نبوده و خلاف مواضع عرفی و شرعی طرفین بوده و مطابق بند ۳ ماده ۲۲۲ قانون مدنی شرط فاسد تلقی و موجب دارا شدن غیر عادلانه می‌گردد و شرط مزبور با توجه به مساحت مورد معامله چندین برابر ثمن معامله بوده و موجب اکل مال به باطل تلقی و فاقد اعتبار قانونی و شرعی است... ملکی که کلاً به ۳۶۰ میلیون تومان معامله شده تعلق خسارتی معادل چندین برابر ثمن موجه به نظر نمی‌رسد و به موجب حدیث نبوی (ص) مومنان متعهد به شروطی هستند که پذیرفته‌اند مگر شرطی که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال نماید...

۳۷. ممکن است ایراد شود که این تحلیل با اطلاق ماده ۲۳۰ قانون مدنی در تعارض است. لکن این ایراد وارد نیست؛ زیرا همانطور که تبیین شد، حاکمیت ماده ۲۳۰ منوط به صحت و مشروعیت خود شرط است. چنانچه شرطی بر اساس مبانی متقن فقهی (مانند حدیث صحیح حلی) نامشروع تشخیص داده شود، اساساً از شمول ماده ۲۳۰ خارج است و عدم اجرای آن بخش نامشروع، به معنای تعدیل قضایی نیست، بلکه به معنای عدم ترتیب اثر دادن به یک شرط باطل و غیرشرعی است. این رویکرد، در حقیقت جمع بین ادله و اجرای همزمان تمامی قواعد حاکم بر قراردادهاست.

رابعاً: در تبیین فلسفه تحدید وجه التزام از منظر کارکرد قرارداد و نظم عمومی

۳۸. فراتر از استنادات قانونی و فقهی پیش‌گفته، این داور تبیین عمیق‌تر فلسفه حکم صادره را برای رفع هرگونه ابهام ضروری می‌داند. در نظام حقوقی ایران، به دلیل برخی صعوبت‌ها در نظام مسئولیت مدنی خارج از قرارداد، به‌ویژه در اثبات ضرر و احراز رابطه سببیت، تمایل شدیدی به درج شروط وجه التزام در قراردادهای پدید آمده است. این امر فی‌نفسه، مادامی که در چارچوب حاکمیت اراده و در محدوده معقول باشد، مغایرتی با قانون ندارد و مورد پذیرش است. اما پرسش بنیادین آن است که آیا این شروط می‌توانند فارغ از هرگونه ضابطه و معیاری تعیین شوند؟ آیا می‌توان در قراردادی که ارزش کل معوض برای یک طرف برابر با یک واحد است، شرطی گنجاند که به واسطه اثبات تخلف و بدون نیاز به اثبات ورود ضرر متخلف را به پرداخت ۱۰، ۱۰۰ یا حتی ۱۰۰۰ برابر آن مبلغ، محکوم نماید؟

۳۹. پاسخ به این پرسش در گرو درک کارکرد اجتماعی و فلسفه وجودی نهاد «قرارداد» است. قرارداد به این سبب توسط عرف و قانون به رسمیت شناخته شده که کارکردهای مشخصی را در جامعه ایفا کند. قرارداد ابزاری است برای ایجاد امنیت، ثبات، و پیش‌بینی‌پذیری در روابط اقتصادی و اجتماعی. فرض بنیادین هر عضوی از جامعه این است که قرارداد در چارچوب کارکرد متعارف خود عمل می‌کند و اجرای آن، خود به منشاء اختلال در نظم عمومی بدل نمی‌شود. کارکرد متعارف یک قرارداد، ایجاد موازنه‌ای است که در آن، طرفین بتوانند با رضایت و اراده آزاد، در پناه امنیت حقوقی آن فعالیت نمایند.

۴۰. لیکن، آنگاه که تعداد صفرهای شرط وجه التزام از حد متعارف فراتر می‌رود، ماهیت آن از یک «ضمانت اجرای قراردادی» به یک «مجازات خصوصی نامتناسب» تغییر می‌یابد. در چنین نقطه‌ای، اجرای بی‌قید و شرط قرارداد، خود به یک معضل اجتماعی و چالشی برای نظم عمومی تبدیل می‌شود؛ هم برای داوری که رأی صادر می‌کند، هم برای دادگاهی که دعوای ابطال را رسیدگی می‌کند، و هم برای قاضی اجرای احکامی که مکلف به توقیف اموال یا صدور دستور جلب محکوم‌علیه است. از این منظر، احترام به توافق طرفین تا جایی است که به تضعیف خود نظام حقوقی قراردادهای و اصول بنیادین آن، همچون عدالت و انصاف، منجر نشود.

۴۱. بنابراین، این داور معتقد است که تحدید وجه التزام صرفاً یک مسئله تعبدی یا شرعی نیست، بلکه ریشه در عقلانیت حقوقی و سیره عقلا دارد. قاعده‌ای که در صحیح حلی از لسان امام معصوم (ع) بیان شده، در حقیقت تجلی همان منطق و موازنه‌ای است که در ذات یک قرارداد معاوضی نهفته است. البته این استدلال به معنای نادیده گرفتن اراده طرفین نیست. چنانکه پیش‌تر نیز تأکید شد، در نظام مسئولیت مدنی، اصل بر جبران کامل خسارات واقعی است. اما در حوزه قرارداد و شرط وجه التزام، تفاوت میان «شخصت میلیون» و «ششصد میلیون» یا «شش میلیارد» صرفاً تفاوت در تعداد یک یا سه صفر بر روی کاغذ نیست؛ در عالم واقع، این تفاوت دنیایی از حیات اقتصادی و شئون انسانی یک فرد را در بر می‌گیرد که نظام حقوقی نمی‌تواند با بی‌تفاوتی از کنار آن عبور کند و اجازه دهد قرارداد از ابزار سامان‌بخشی و پیش‌بینی‌پذیری به عاملی برای برهم خوردن نظم عمومی و از بین رفتن حیات اقتصادی بدل گردد.

۴۲. مضاف به جهات فوق، وجه التزام، هرچند مبتنی بر حاکمیت اراده طرفین است، اما در ماهیت خود یک ضمانت اجرای قراردادی برای جبران خسارت یا الزام به ایفای تعهد است و نباید به ابزاری برای مجازات نامتعارف یا دارا شدن بلاجهت تبدیل شود. در جایی که مبلغ وجه التزام به نحو زیادی، از ارزش کل معوض قرارداد فراتر می‌رود، شرط مذکور از کارکرد جبرانی خود خارج شده و وصف کیفری می‌یابد که با اصول انصاف و عدالت معاوضی در قراردادها، به ویژه در قراردادهای مرتبط با روابط کارفرما و کارگر که موازنه قدرت طرفین برابر نیست، در تضاد قرار می‌گیرد. مطالبه چنین مبلغی مصداق عدم تناسب است که اعتبار شرط را تا میزان متعارف و مشروع آن محدود می‌سازد.

۴۳. لذا، با جمع تمامی جهات فوق، از جمله مبانی متقن فقهی، رویه قضایی و اصول کلی حقوقی، این داور معتقد است که اجرای مطلق و بدون قید و شرط وجه التزام در این پرونده، با نظم عمومی مبتنی بر عدالت و انصاف و همچنین موازین شرع در تضاد بوده و شرط مذکور صرفاً تا سقف عوض قراردادی قابلیت اجرا دارد.

خامساً: در تطبیق مبانی حقوقی بر ما نحن فیه (پرونده حاضر)

۴۴. با توجه به مبانی استدلالی فوق، شرط وجه التزام مندرج در قرارداد فی‌مابین خواهان و خواننده به مبلغ ۶.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال، باید از منظر انطباق با موازین شرعی و عدالت معاوضی مورد سنجش قرار گیرد.

۴۵. بر اساس مستندات پرونده و گردشکار رأی، رابطه قراردادی طرفین یک قرارداد کار با مدت معین سه ماهه (از ۰۱/۰۱/۱۴۰۴ لغایت ۳۱/۰۳/۱۴۰۴) بوده است. کل مبالغی که خواننده در طول این دوره سه ماهه از خواهان دریافت نموده است، پس از جمع ارقام پرداختی به شرح ذیل است:

فروردین: ۲۴۴.۴۵۸.۵۹۰ ریال

اردیبهشت: ۲۱۷.۰۲۷.۴۷۰ ریال + ۲.۱۰۶.۰۰۰ ریال = ۲۱۹.۱۳۳.۴۷۰ ریال

خرداد: ۱۱۸.۴۰۲.۷۹۶ ریال + ۱۰۴.۳۵۴.۷۵۵ ریال = ۲۲۲.۷۵۷.۵۵۱ ریال

جمع کل پرداختی: ۶۸۶.۳۴۹.۶۱۱ ریال (ششصد و هشتاد و شش میلیون و سیصد و چهل و نه هزار و ششصد و یازده ریال)

۴۶. این مرجع داور با استناد به مبانی فقهی و قانونی مذکور، شرط وجه التزام را صرفاً تا سقف کل مبلغ دریافتی خواننده در طول مدت قرارداد، یعنی به میزان ۶۸۶.۳۴۹.۶۱۱ ریال، صحیح، شرعی و لازم‌الاجرا می‌داند و نسبت به مازاد بر این مبلغ، شرط را باطل و دعوای مطالبه مازاد را محکوم به رد تشخیص می‌دهد.

۴۷. نکته حائز اهمیت در پرونده حاضر آن است که هرچند ممکن است رابطه همکاری فی‌مابین طرفین دارای سابقه‌ای طولانی‌تر باشد، لیکن اراده ایشان بر تنظیم روابط حقوقی خود در بازه‌های زمانی مشخص و از طریق انعقاد قراردادهای مستقل و مجزا استوار بوده است. قرارداد استخدام مدت معین به شماره ۰۴۰۲-۹۹۰۳۱۳۱-۰۴ مورخ ۰۱/۰۱/۱۴۰۴، که تخلف خواننده در اثنای اعتبار آن به وقوع پیوسته، یک سند حقوقی مستقل با آثار و تعهدات ویژه خود می‌باشد.

۴۸. استقلال قراردادها ایجاب می‌نماید که آثار حقوقی هر قرارداد، از جمله ضمانت اجرای مقرر در آن، محدود به همان دوره قراردادی باشد، مگر آنکه خلاف آن صراحتاً شرط شده باشد. در پرونده حاضر، خواسته خواهان و اقرار خواننده، هر دو، ناظر بر تخلفی است که در محدوده زمانی قرارداد سه ماهه اخیر رخ داده است. بنابراین، مبنای ارزیابی تعهدات و مسئولیت قراردادی خواننده و همچنین سنجش تناسب وجه التزام، منحصرأ همین رابطه حقوقی سه ماهه است و نمی‌توان تعهدات یا عوضین قراردادهای سابق را که خاتمه یافته و مفاصا حساب گردیده‌اند، در این تحلیل دخیل نمود. بر این اساس، عوض قراردادی که طبق مبانی فقهی (مستنبط از صحیح حلبی) سقف مشروعیت وجه التزام را معین می‌سازد، کل مبلغی است که خواننده به موجب همین قرارداد استحقاق دریافت آن را داشته است.

۴۹. مجدداً تأکید می‌گردد که این رأی صرفاً در مقام تعیین سقف مشروع وجه التزام قراردادی است و همانطور که در بخش اول ذکر شد، این رأی مانعی برای خواهان جهت اقامه دعوی مسئولیت مدنی و مطالبه خسارات واقعی مازاد بر این مبلغ در مراجع ذیصلاح، با اثبات جمیع شرایط ایجاد نخواهد کرد.

سادساً: در خصوص سایر موارد

۵۰. هزینه داور: مطابق ماده ۴۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، هزینه داورى بالمناصفه بر عهده طرفین است. نظر به اینکه خواهان کل هزینه داورى، شامل سهم خوانده را نیز پرداخت نموده است، خوانده محکوم به پرداخت سهم خود از هزینه داورى به خواهان می‌باشد.

۵۱. خسارت تأخیر تأدیه: مبدأ محاسبه خسارت تأخیر تأدیه موضوع ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، از تاریخ ابلاغ قطعی این رأی به خوانده تا زمان پرداخت کامل محکوم‌به خواهد بود. این خسارت در صورت عدم پرداخت مبلغ از سوی خوانده پس از ابلاغ رأی به وی لغایت اجرای حکم، قابل وصول خواهد بود.

ب- بخش اجرایی و الزام آور رأی داور (منطوق رأی داور)

۵۲. نظر به مراتب فوق و با احراز تعهد خوانده به حفظ محرمانگی اطلاعات خواهان، مستنداً به اقرار صریح خوانده و مفاد قراردادهای فی‌مابین، حکم اعلامی مبنی بر نقض تعهد قراردادی از سوی خوانده، سرکار خانم ****، صادر می‌گردد.

۵۳. در خصوص خواسته خواهان مبنی بر مطالبه وجه التزام قراردادی، خوانده به پرداخت مبلغ ۶۸۶.۳۴۹.۶۱۱ ریال (ششصد و هشتاد و شش میلیون و سیصد و چهل و نه هزار و ششصد و یازده ریال) بابت بخشی از وجه التزام در حق خواهان محکوم می‌گردد. نسبت به مازاد مبلغ مورد حکم تا سقف خواسته (۶.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال)، حکم به بی‌حقی خواهان صادر و اعلام می‌شود.

۵۴. در خصوص هزینه‌های داورى، خوانده به پرداخت مبلغ ۷۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال (هفتاد میلیون ریال) که توسط خواهان پرداخت گردیده است، در حق خواهان محکوم می‌گردد.

۵۵. در خصوص خسارت تأخیر تأدیه، خوانده محکوم است از تاریخ ابلاغ این رأی تا روز پرداخت کامل محکوم‌به (موضوع بندهای ۵۳ و ۵۴ این رأی)، خسارت تأخیر تأدیه را بر مبنای رأی وحدت رویه شماره ۸۵۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که عبارت است از حاصل تقسیم عدد شاخص در زمان تأدیه بر عدد شاخص در زمان سررسید ضرب در مبلغ اصل دین، محاسبه و در حق خواهان پرداخت نماید

۵۶. این رأی داورى برای طرفین قطعی و لازم الاجراء است.

۵۷. طبق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی هر یک از طرفین می‌توانند در مهلت ۲۰ روز از ابلاغ رأی داور، اعتراض خود را به دادگاه صالح تقدیم نمایند.

Arbitral Award Regarding the Ceiling of Liquidated Damages

Part One - Procedural History and Jurisdiction of the Arbitrator

A- Procedural History

The names of the parties and the procedural history have been redacted from this text. These details have no bearing on the substantive merits and legal reasoning of the award, and furthermore, the confidentiality rules governing arbitral proceedings necessitate the non-disclosure of such information.

B- Jurisdiction of the Arbitrator

11. Considering that, pursuant to Article 34 of the Constitution and the primary rule regarding the jurisdiction of the General Courts of Justice to hear people's disputes, and the exceptional nature of arbitration for dispute resolution, it is imperative to opine on the Arbitrator's jurisdiction prior to entering into the merits of the case. In this regard, the jurisdiction of the Arbitrator is examined as follows.
12. According to Article 6 of the "Non-Disclosure Agreement" concluded between the Claimant and the Respondent, which has remained immune from any objections by the parties, it is stipulated as follows:

Article 6 - Other Provisions

6-1- All disputes and claims related to or arising out of the contract, including its conclusion, validity, termination, breach, interpretation, execution, expiration, etc., shall be referred to a mutually agreed Arbitrator appointed by the Dadbanan Institute (Registration No. 44475). The dispute shall be resolved definitively and bindingly in accordance with the Institute's arbitration rules and the applicable laws and regulations, including the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts, as well as the provisions of this contract. In addition to the governing regulations, the mutually agreed Arbitrator shall also observe the relevant commercial customs. The present arbitration clause is deemed an independent agreement from the main contract and is strictly binding under any circumstances.

6-2- The hearing of the dispute shall take place in Iran, in the Persian language, and at the address of the Dadbanan Institute. Upon the dispatch of a legal notice to the Dadbanan Institute's address by either party requesting the resolution of a dispute, the Institute shall appoint one of its attorneys or experts as the mutually agreed Arbitrator. The appointed Arbitrator shall commence the proceedings and, within three months, invite the parties to the hearing, issue the award, and serve it via legal notice. All documents, including the notice of hearing and the arbitral award, shall be served to the parties' addresses declared in the contract. The Arbitrator's award is final, binding, and unappealable.

13. Given that a presumption might arise that, due to the employer-employee relationship between the parties, the resolution of all their disputes falls under the jurisdiction of the Labor Dispute Resolution Boards subject to Article 157 of the Labor Law, thus rendering the arbitration clause invalid in this regard, the Arbitrator examines this issue to remove any ambiguity.
14. According to Title Seven of the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts, particularly Articles 454 and 455, the general rule is the arbitrability of all disputes. Persons

with legal capacity may, by mutual consent, refer the resolution of their disputes to arbitration. The legislator has exclusively exempted bankruptcy claims and disputes regarding the validity of marriage, annulment, divorce, and filiation from the scope of arbitration only in Article 496 of this Code. Therefore, except in expressly stated statutory cases, the parties' intent to refer a dispute to arbitration is valid and effective.

15. On the other hand, the jurisdiction of the Labor Boards mentioned in Article 157 of the Labor Law is an exceptional jurisdiction restricted to specific subjects. This Article explicitly states that the jurisdiction of these boards is limited to "individual disputes between an employer and a worker... arising from the implementation of this law and other labor regulations, apprenticeship contracts, workplace agreements, or collective labor agreements."
16. The subject matter of the present dispute is to prove the Respondent's breach of contractual obligations regarding the Non-Disclosure Agreement and to claim the liquidated damages stipulated therein. The nature of this dispute is a civil claim based on contractual obligations and has no connection to the implementation of the Labor Law or its subordinate regulations (such as minimum wage, working hours, leave, etc.). Although this contract may have been concluded as a consequence of the employment relationship, its obligations are not rooted in the Labor Law and it is considered a civil agreement. Therefore, such a claim fundamentally falls outside the inherent subject-matter jurisdiction of the Labor Boards, and even in the absence of an arbitration clause, the competent authority to hear it would have been the General Civil Courts of Justice.
17. The Arbitrator appointed by the Dadbanan Legal Institute, Mr. Reza Bastani Namghi, having studied the provisions of the contract and the arbitration clause, and noting that the subject of the dispute falls outside the inherent jurisdiction of the employer-worker dispute resolution authorities; and having verified the identities of the parties during the in-person hearing dated October 6, 2025 (1404/07/14) based on the principles of a fair hearing and upon reviewing the original ordinary document evidencing the arbitration clause; and considering that during the proceedings, no claim of forgery was raised against the signature under the arbitration clause, nor was any challenge (recusal or objection) raised against the Arbitrator; therefore, based on the principle of *Kompetenz-Kompetenz* (Competence-Competence), the Arbitrator hereby affirms his jurisdiction to adjudicate the dispute and proceeds with the substantive hearing of the claim as detailed below.

Part Two - Content of the Arbitral Award (Reasonings and Binding Decision)

18. Relying on Almighty God and with careful consideration of the documents and contents of the case file, I, Reza Bastani Namghi, acting as the Arbitrator, hereby conclude the proceedings of the dispute between the Company **** (Claimant) and Ms. **** (Respondent) and draft the reasoning section of my award as follows:

A - Factual and Legal Reasonings of the Award

First: On the Contractual Nature of the Claimant's Claim

19. The Claimant's requests for the declaration of the breach of contractual obligations by the Respondent and the issuance of an award condemning her to pay the contractual liquidated damages in the amount of 6,000,000,000 (Six Billion) Rials are intrinsically based on the contractual relations of the parties and the agreements stipulated in their ordinary documents. As explicitly stated in Article 16 of the Fixed-Term Employment Contract and

Article 5 of the Non-Disclosure Agreement, the parties, with free and conscious intent, determined a specific amount as predetermined damages arising from a breach of obligations (liquidated damages).

20. It is worth noting that this liquidated damages clause has a nature independent of the general rules of civil liability (tort) and functions purely as a contractual sanction. This distinction and independence are explicitly emphasized at the end of Article 16 of the Fixed-Term Employment Contract, which states: *"The Company shall have the right to file a lawsuit against the Colleague and third parties to recover further damages based on the general rules of contractual or non-contractual compensation."* This phrasing clearly demonstrates the mutual intent of the parties that the contractual liquidated damages, regardless of the actual damages incurred, are claimable merely due to the occurrence of the breach. This preserves the Claimant's right to file a civil liability claim and seek actual damages exceeding this amount in competent authorities, subject to proving all elements of civil liability.
21. Therefore, this arbitral tribunal has no duty in the present case to establish and determine the amount of actual damages incurred by the Claimant, as such a matter fundamentally falls outside the scope of the present claim. The Claimant's current relief sought is strictly the exercise of its contractual right to claim the liquidated damages, and this Arbitrator merely examines the elements and necessary conditions for the Claimant's entitlement or lack thereof to the said liquidated damages.

Second: On Establishing the Respondent's Breach of Contractual Obligation

22. Upon reviewing all submitted documents and evidence, and considering the statements made by the parties during the hearing, the breach of contractual obligations by the esteemed Respondent is certain and established. This conclusion rests on two pillars:
23. First, the Respondent's Written Admission: The esteemed Respondent, pursuant to the ordinary document dated July 7, 2025 (1404/04/16) enclosed with the Claimant's legal notice, explicitly and unequivocally admitted to disclosing the Claimant company's customer information (names and phone numbers of passengers destined for Kish) to a third party. This admission, executed in full health and with free will, is conclusive of the dispute and serves as solid evidence proving her breach of contractual obligations, in accordance with Article 1259 of the Civil Code, which states *"An admission is the notification of a right in favor of another to one's own detriment,"* and Article 202 of the Civil Procedure Code.
24. Second, Admission in the Arbitration Hearing: In addition to the written admission, the Respondent, during the arbitration hearing on October 6, 2025 (1404/07/14), once again verbally and subsequently in writing acknowledged her committed act, expressed remorse, and apologized to the Claimant company. Signs of awakening and regret were completely evident in her face and speech throughout the hearing.
25. The breached obligation was a fundamental and essential one. Under Article 12 of the Fixed-Term Employment Contract and detailed in Article 1 of the Non-Disclosure Agreement, the Respondent was committed to maintaining the confidentiality of all company information, specifically "customer-related information." The Respondent's act of disclosing this information constitutes a clear and blatant breach of these obligations.
26. It should be noted that the Arbitrator exerted all efforts during the hearing to facilitate a settlement and conciliation between the parties, hoping the matter could be resolved

amicably given the Respondent's expressed remorse; however, unfortunately, this did not materialize, compelling this tribunal to enter into the merits and issue a decisive award.

Third: Analyzing the Liquidated Damages Clause from the Perspective of Statutory Laws and Sharia Principles

27. Although the breach of obligation by the Respondent is established, determining the extent of her contractual liability to pay the liquidated damages requires a profound examination of the legal and jurisprudential (Fiqh) foundations governing this legal institution.
28. The primary rule in the Iranian legal system is the validity and binding nature of a liquidated damages clause. Article 230 of the Civil Code explicitly states: *"If it is stipulated in a transaction that in the event of a breach, the breaching party shall pay a certain amount as damages, the judge cannot condemn him to more or less than what he is obligated to."* This Article is the manifestation of the principle of freedom of contract and the maxim "Believers are bound by their stipulations," and in principle, prohibits the Arbitrator from modifying the agreed amount.
29. However, this rule is not absolute and without exceptions. The validity of contractual conditions, including a liquidated damages clause, is contingent upon them not contravening mandatory laws, good morals, public policy, and the sacred principles of Sharia. This limitation is reflected in various articles of our legal system:
 - Article 232(3) of the Civil Code: Declares illegitimate conditions null and void.
 - Article 975 of the Civil Code: Deems private contracts contrary to good morals or public policy unenforceable.
 - Article 6 of the Civil Procedure Code: Declares contracts and agreements contrary to good morals or Sharia principles legally ineffective in court.
30. Therefore, an Arbitrator cannot simply rely on Article 230 of the Civil Code while turning a blind eye to other governing principles and rules. The duty of this tribunal is to reconcile the statutory articles and issue an award based on the net result of all these rules. Accordingly, a liquidated damages clause is valid and enforceable only to the extent that it does not conflict with public policy and Sharia foundations.
31. In this regard, the rich Imami jurisprudence provides guidance. In the Authentic Hadith of Muhammad Halabi, narrated in the noble book *Al-Kafi* (Vol. 5, Tehran, Dar Al-Kotob Al-Islamiyah, p. 290), a crucial basis is articulated for limiting the parties' intent in determining liquidated damages.
32. *"Muhammad ibn Yahya from Ahmad ibn Muhammad from Muhammad ibn Ismail from Mansour ibn Yunus from Muhammad al-Halabi said: I was sitting with one of the judges, and Abu Jafar (Imam Baqir) PBUH was also present... A man approached and said, 'I leased this person's camel to carry goods for me to certain mines, and I stipulated that he must get me to the mine on such-and-such day because there is a market I fear missing. If I am delayed, I will deduct such-and-such amount from the fare for each day of delay.' He delayed me for such-and-such number of days. The judge said, 'This is an invalid condition, pay him his fare.' When the man stood up, Abu Jafar (Imam Baqir) PBUH turned to me and said: 'This condition of his is permissible, as long as it does not lead to the elimination of his entire fare.'"*

33. Translation: Muhammad Halabi said: I was sitting with one of the judges, and Imam Baqir (PBUH) was also present... A man said, 'I leased this person's camel... and stipulated that if he does not get me to the destination on a specific day, a certain amount shall be deducted from the fare for each day of delay...' The judge said, 'This is an invalid condition...' When the man stood up, Imam Baqir (PBUH) said: 'This condition of his is permissible, as long as it does not lead to the elimination of his entire fare.'
34. This noble narration, relied upon and applied by eminent Imami jurists such as Allameh Hilli (*Mukhtalaf al-Shi'a fi Ahkam al-Shari'a*, Vol. 6, Qom, p. 155), Sheikh Tusi (*Al-Nihaya fi Mujarrad al-Fiqh wal-Fatawa*, Beirut, p. 448), Ibn Idris Hilli (*Kitab al-Sara'ir*, Qom, p. 469), and Muhaqqiq Karaki (*Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id*, Vol. 7, Qom, p. 107), establishes a general and fundamental principle: liquidated damages must not be structured in such a way that they entirely wipe out the main consideration of the contract, leading to a gross transactional injustice. In other words, a condition resulting in one party completely losing the consideration they provided while receiving nothing in return is an unfair, illegitimate condition contrary to Sharia principles. By removing the specific characteristics of the lease contract mentioned in the narration, this rule can be applied to all commutative contracts.
35. It is worth mentioning that judicial precedent has also inferred the illegitimacy of liquidated damages clauses that exceed the contract amount. For instance, the honorable judges of Branch 3 of the Supreme Court, Mr. Ghaffarpour and Mr. Shamloo, in Judgment No. 9209970909100385 dated March 18, 2014, regarding a liquidated damages clause equivalent to three times the transaction price, ruled: *"... Another justifying ground for the appellant is the illegitimacy of the condition, which consists of setting two conditions to guarantee the execution of an official deed: first, the payment of twenty thousand Tomans for each day, and second, providing a guarantee check in the amount of one hundred and fifty million Tomans. The appellant claimed that since this condition equals three times the transaction price and is in addition to the first condition, it is illegitimate. Since, according to the regulations of the Civil Code, the characteristics of conditions stipulated in contracts require that they not be illegitimate (Article 232(3)) or contrary to the essence of the contract (Article 233(1)), an obvious and unconventional imbalance of the customary value of the considerations in commutative contracts, or the stipulation of a condition resulting in acquiring more than that, is an instance of a detrimental and risky condition (Gharar and Darar) and unjust enrichment, which constitutes deception and harm within the contracts themselves, and is illegitimate according to jurisprudential standards. Therefore, the court must, after reviewing and resolving the deficiencies in the previous instances, adjudicate the raised claim as necessary and issue a judgment based on the resulting outcome..."*
36. Similarly, the honorable judges of Branch 5 of the Supreme Court, Mr. Moeini and Mr. Karimzadeh, in Judgment No. 9109982161600161 dated June 6, 2015, opined regarding a liquidated damages clause exceeding the contract amount: *"... Considering that customarily, legally, and under Sharia, balance and proportionality in the value of considerations is a requisite and exigency of a sale, the specified liquidated damages are disproportionate and contrary to the customary and Sharia mutual consent of the parties. According to Article 232(3) of the Civil Code, it is deemed an invalid condition resulting in unjust enrichment. The said condition, considering the area of the transacted property, is several times the transaction price and is deemed wrongful consumption of property (Akl al-Mal bil-Batil) and lacks legal and Sharia validity... For a property entirely traded for 360 million Tomans, the imposition of damages equivalent to several times the price does not seem justified, and according to the*

Prophetic Hadith (PBUH), believers are bound by the conditions they have accepted unless a condition makes a lawful thing unlawful or an unlawful thing lawful..."

37. An objection might be raised that this analysis contradicts the absolute nature of Article 230 of the Civil Code. However, this objection is invalid; as explained, the governance of Article 230 is contingent upon the validity and legitimacy of the condition itself. If a condition is deemed illegitimate based on solid jurisprudential foundations (like the Authentic Hadith of Halabi), it fundamentally falls outside the scope of Article 230, and not enforcing that illegitimate portion does not constitute judicial modification, but rather signifies refusing to give legal effect to a void and un-Islamic condition. This approach, in reality, reconciles the evidence and simultaneously applies all rules governing contracts.

Fourth: Explaining the Philosophy of Limiting Liquidated Damages from the Perspective of Contract Function and Public Policy

38. Beyond the aforementioned legal and jurisprudential citations, this Arbitrator deems it necessary to provide a deeper explanation of the philosophy behind the issued ruling to dispel any ambiguities. In the Iranian legal system, due to certain difficulties in the extra-contractual civil liability system, especially in proving damages and establishing causation, there has been a strong tendency to insert liquidated damages clauses into contracts. This practice *per se*, as long as it operates within the framework of freedom of contract and reasonable limits, does not contradict the law and is accepted. But the fundamental question is: Can these clauses be determined devoid of any criteria or standards? Can a contract, where the total consideration value for one party equals one unit, include a condition that, upon proving a breach and without needing to prove actual damages, condemns the breaching party to pay 10, 100, or even 1000 times that amount?
39. The answer to this question hinges on understanding the social function and the underlying philosophy of the institution of "Contract." Contracts are recognized by custom and law because they perform specific functions in society. A contract is a tool to create security, stability, and predictability in economic and social relations. The fundamental assumption of every member of society is that a contract operates within its customary function, and its execution does not itself become a source of disruption to public order. The customary function of a contract is to create an equilibrium wherein the parties can operate with consent and free will under the umbrella of legal security.
40. However, when the number of zeros in a liquidated damages clause exceeds conventional limits, its nature transforms from a "contractual sanction" into a "disproportionate private punishment." At such a point, the unconditional enforcement of the contract itself becomes a social dilemma and a challenge to public policy; both for the Arbitrator issuing the award, the court hearing the annulment claim, and the enforcement judge mandated to seize assets or issue an arrest warrant against the judgment debtor. From this perspective, respect for the parties' agreement extends only insofar as it does not lead to the undermining of the contract legal system itself and its fundamental principles, such as justice and fairness.
41. Therefore, this Arbitrator believes that limiting liquidated damages is not merely an act of blind obedience or a strict religious matter, but is rooted in legal rationality and the conduct of reasonable people. The rule articulated in the Authentic Hadith of Halabi from the infallible Imam (PBUH) is, in truth, the manifestation of the very logic and balance inherent in the nature of a commutative contract. Naturally, this reasoning does not mean disregarding the parties'

intent. As emphasized earlier, in the system of civil liability, the principle is the full compensation of actual damages. However, in the realm of contracts and liquidated damages clauses, the difference between "sixty million" and "six hundred million" or "six billion" is not merely the difference of one or three zeros on paper; in the real world, this difference encompasses a world of a person's economic life and human dignity, which the legal system cannot indifferently bypass, allowing the contract to mutate from a tool of organization and predictability into a factor for disrupting public order and destroying economic livelihoods.

42. In addition to the above, liquidated damages, while based on the freedom of contract, are inherently a contractual sanction for compensating damages or compelling performance, and must not become an instrument for unconventional punishment or unjust enrichment. Where the amount of liquidated damages vastly exceeds the total value of the contract's consideration, the said condition loses its compensatory function and acquires a penal character, which contradicts the principles of fairness and transactional justice in contracts, especially in contracts related to employer-employee relations where the balance of power is unequal. Claiming such an amount is an instance of disproportionality that restricts the validity of the condition to its customary and legitimate extent.
43. Therefore, combining all the aforementioned grounds, including solid jurisprudential foundations, judicial precedent, and general legal principles, this Arbitrator holds that the absolute and unconditional enforcement of the liquidated damages in this case contradicts public policy based on justice and fairness, as well as Sharia standards, and the said condition is enforceable only up to the ceiling of the contractual consideration.

Fifth: Applying the Legal Principles to the Case at Hand

44. Considering the aforementioned reasoning foundations, the liquidated damages clause stipulated in the contract between the Claimant and the Respondent in the amount of 6,000,000,000 Rials must be evaluated from the perspective of its compliance with Sharia standards and transactional justice.
45. Based on the case documents and the procedural history of the award, the contractual relationship between the parties was a fixed-term employment contract for three months (from 1404/01/01 to 1404/03/31 [approx. March 21 to June 21, 2025]). The total amounts received by the Respondent from the Claimant during this three-month period, after summing the payments, are as follows:
 - Farvardin: 244,458,590 Rials
 - Ordibehesht: 217,027,470 Rials + 2,106,000 Rials = 219,133,470 Rials
 - Khordad: 118,402,796 Rials + 104,354,755 Rials = 222,757,551 Rials
 - **Total Received: 686,349,611 Rials** (Six hundred eighty-six million, three hundred forty-nine thousand, six hundred eleven Rials)
46. Relying on the aforementioned jurisprudential and legal principles, this Arbitral Tribunal deems the liquidated damages clause valid, legitimate, and enforceable strictly up to the ceiling of the total amount received by the Respondent during the contract period, i.e., 686,349,611 Rials, and declares the condition void regarding any amount exceeding this, thereby dismissing the claim for the excess amount.

47. A point of significant importance in the present case is that, although the cooperative relationship between the parties may have a longer history, their mutual intent was based on structuring their legal relations in specific timeframes through the execution of independent and separate contracts. The Fixed-Term Employment Contract No. 0402-9903131 dated 1404/01/01, during the validity of which the Respondent's breach occurred, is an independent legal instrument with its own specific effects and obligations.
48. The independence of contracts dictates that the legal effects of each contract, including its stipulated sanctions, are restricted to that specific contractual period, unless expressly agreed otherwise. In the present case, both the Claimant's request and the Respondent's admissions pertain to a breach that occurred within the timeframe of the recent three-month contract. Therefore, the basis for evaluating the Respondent's obligations and contractual liability, as well as measuring the proportionality of the liquidated damages, is exclusively this three-month legal relationship. The obligations or considerations of previous contracts that have been terminated and cleared cannot be factored into this analysis. Accordingly, the contractual consideration—which, according to jurisprudential foundations (inferred from the Authentic Hadith of Halabi), defines the ceiling of legitimacy for liquidated damages—is the total amount the Respondent was entitled to receive pursuant to this very contract.
49. It is reiterated that this award is solely issued in the capacity of determining the legitimate ceiling of the contractual liquidated damages, and as mentioned in the first section, this award shall not pose an obstacle for the Claimant to file a civil liability lawsuit and claim actual damages exceeding this amount in competent authorities, subject to proving all necessary conditions.

Sixth: Regarding Other Matters

50. Costs of Arbitration: According to Article 497 of the Civil Procedure Code of General and Revolutionary Courts, the costs of arbitration shall be borne equally by the parties. Given that the Claimant has paid the entirety of the arbitration costs, including the Respondent's share, the Respondent is condemned to reimburse her share of the arbitration costs to the Claimant.
51. Damages for Late Payment: The starting point for calculating damages for late payment, subject of Article 522 of the Civil Procedure Code, shall be from the date of final notification of this award to the Respondent until the time of full payment of the judgment debt. These damages shall be recoverable if the Respondent fails to pay the amount after the award is served upon her up until the execution of the judgment.

B- Executory and Binding Section of the Arbitral Award (Dispositive Portion)

52. In view of the foregoing, and having established the Respondent's obligation to maintain the confidentiality of the Claimant's information, relying on the explicit admissions of the Respondent and the provisions of the mutual contracts, a declaratory judgment is hereby issued affirming the breach of contractual obligation by the Respondent, Ms. ****.
53. Regarding the Claimant's request claiming the contractual liquidated damages, the Respondent is condemned to pay the amount of 686,349,611 Rials (Six hundred eighty-six million, three hundred forty-nine thousand, six hundred eleven Rials) to the Claimant as a portion of the liquidated damages. With respect to the excess amount claimed up to the ceiling of the request (6,000,000,000 Rials), a judgment dismissing the claim is hereby issued and declared.

54. Regarding the arbitration costs, the Respondent is condemned to pay the amount of 70,000,000 Rials (Seventy million Rials), which was paid by the Claimant, to the Claimant.
55. Regarding the damages for late payment, the Respondent is condemned to calculate and pay to the Claimant damages for late payment from the date of service of this award until the day of full payment of the judgment debt (the subject of paragraphs 53 and 54 of this award). This shall be calculated based on the Unified Precedent Decision No. 850 of the General Board of the Supreme Court, which is the result of dividing the Central Bank's inflation index figure at the time of payment by the index figure at the time of maturity, multiplied by the principal debt amount.
56. This arbitral award is final and binding upon the parties.
57. Pursuant to Article 490 of the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts, either party may submit their objection to the competent court within a period of 20 days from the notification of the Arbitrator's award.

Sentence arbitrale concernant le plafond de la clause pénale

Première partie - Historique de la procédure et compétence de l'arbitre

A- Historique de la procédure

Les noms des parties et l'historique de la procédure ont été expurgés de ce texte. Ces éléments n'ont aucune incidence sur le fond et le raisonnement juridique de la sentence. De plus, les règles de confidentialité régissant les sentences arbitrales exigent la non-divulgateion de ces informations.

B- Compétence de l'arbitre

11. Considérant que, conformément à l'article 34 de la Constitution et à la règle première relative à la compétence des tribunaux de droit commun pour connaître des litiges des citoyens, et compte tenu de la nature exceptionnelle de la compétence arbitrale pour le règlement des litiges, il est impératif, avant d'aborder le fond du litige, de se prononcer sur la compétence de l'arbitre. À cet égard, la compétence de l'arbitre est examinée comme suit :

12. Conformément à l'article 6 de « l'Accord de confidentialité » conclu entre le Demandeur et le Défendeur, lequel n'a fait l'objet d'aucune contestation par les parties, il est stipulé ce qui suit :

Article 6 - Autres dispositions

6-1- Tous les litiges et réclamations relatifs au contrat ou en découlant, y compris sa conclusion, sa validité, sa résiliation, sa violation, son interprétation, son exécution, son expiration, etc., seront soumis à un arbitre convenu par les parties, désigné par l'Institut Dadbanan (n° d'enregistrement 44475). Le litige sera tranché de manière définitive et exécutoire conformément au règlement d'arbitrage de l'Institut, aux lois et règlements en vigueur, y compris le Code de procédure civile des tribunaux publics et révolutionnaires, ainsi qu'aux dispositions du présent contrat. Outre les réglementations applicables, l'arbitre tiendra également compte des usages commerciaux pertinents. La présente clause compromissoire est considérée comme un accord indépendant du contrat principal et demeure exécutoire en toutes circonstances.

6-2- Le règlement du litige aura lieu en Iran, en langue persane et à l'adresse de l'Institut Dadbanan. Suite à l'envoi d'une mise en demeure à l'adresse de l'Institut par l'une des parties souhaitant soumettre le litige à l'arbitrage, l'Institut désignera l'un de ses avocats ou experts en tant qu'arbitre convenu. L'arbitre désigné entamera la procédure et, dans un délai de trois mois, convoquera les parties à une audience, rendra sa sentence et la notifiera par voie de mise en demeure. Tous les documents, y compris l'avis d'audience et la sentence arbitrale, seront notifiés à l'adresse des parties indiquée dans le contrat. La sentence de l'arbitre est définitive, exécutoire et sans appel.

13. Étant donné qu'il pourrait être présumé qu'en raison de la relation employeur-employé existant entre les parties, le règlement de tous leurs litiges relèverait de la compétence des Commissions de résolution des litiges du travail, visées à l'article 157 du Code du travail, et que la clause d'arbitrage serait à cet égard invalide, l'arbitre examine également cette question afin de lever toute ambiguïté.

14. Conformément au Livre VII du Code de procédure civile, en particulier les articles 454 et 455, le principe est l'arbitrabilité de tous les litiges. Les personnes capables peuvent, par consentement mutuel, soumettre la résolution de leur litige à l'arbitrage. Le législateur n'a exclu expressément de l'arbitrage, et de manière limitative, qu'à l'article 496 dudit Code, les litiges relatifs à la faillite, ainsi que ceux concernant la validité du mariage, son annulation, le divorce et la filiation. Par conséquent, sauf dans les cas expressément prévus par la loi, la volonté des parties de soumettre leur litige à l'arbitrage est valable et effective.

15. D'autre part, la compétence des commissions du travail mentionnée à l'article 157 du Code du travail est une compétence exceptionnelle et limitée à des sujets précis. Cet article précise

expressément que la compétence de ces commissions se limite aux « litiges individuels entre l'employeur et le travailleur... découlant de l'application de la présente loi et d'autres réglementations du travail, du contrat d'apprentissage, des accords d'entreprise ou des conventions collectives de travail ».

16. L'objet du présent litige est de prouver la violation des obligations contractuelles du Défendeur concernant l'Accord de confidentialité et de réclamer l'indemnisation au titre de la clause pénale prévue dans ce contrat. La nature de ce litige est une action civile fondée sur des obligations contractuelles et n'a aucun lien avec l'application du Code du travail ou de ses règlements d'application (tels que le salaire minimum, les heures de travail, les congés, etc.). Bien que ce contrat ait pu être conclu à la suite d'une relation de travail, ses obligations ne trouvent pas leur origine dans le Code du travail et il constitue un accord civil. Ainsi, un tel litige échappe fondamentalement à la compétence d'attribution des commissions du travail et, même en l'absence de clause compromissoire, la juridiction compétente pour en connaître aurait été les tribunaux civils de droit commun.

17. L'arbitre nommé par l'Institut juridique Dadbanan, M. Reza Bastani Namghi, après avoir examiné les termes du contrat et de la clause compromissoire, et considérant que l'objet du litige échappe à la compétence d'attribution des instances de règlement des litiges du travail ; ayant vérifié l'identité des parties lors de l'audience physique du 14/07/1404 dans le respect des principes d'un procès équitable, et après avoir examiné l'original de l'acte sous seing privé contenant la clause compromissoire ; et considérant qu'au cours de la procédure, aucune allégation de faux n'a été soulevée concernant la signature au bas de la clause compromissoire, ni aucune demande de récusation de l'arbitre n'a été formulée ; s'est par conséquent déclaré compétent, en vertu du principe de compétence-compétence (Kompetenz-Kompetenz), pour trancher le litige et a procédé à l'examen au fond de l'affaire comme exposé ci-après.

Deuxième partie - Teneur de la sentence arbitrale (Motifs et dispositif)

18. S'en remettant à Dieu Tout-Puissant et ayant examiné attentivement les pièces et le contenu du dossier, je soussigné, Reza Bastani Namghi, en qualité d'arbitre, déclare close la procédure relative au litige opposant la Société **** (le Demandeur) à Madame **** (le Défendeur) et rédige la partie consacrée aux motifs de ma sentence comme suit :

A - Motifs de fait et de droit justifiant la sentence

Premièrement : Sur la nature contractuelle de la demande

19. Les demandes du Demandeur visant à faire constater la violation des obligations contractuelles par le Défendeur et à obtenir sa condamnation au paiement de la clause pénale d'un montant de 6 000 000 000 (six milliards) de rials, sont fondamentalement fondées sur les relations contractuelles des parties et les accords figurant dans leurs actes sous seing privé. Comme stipulé expressément à l'article 16 du contrat de travail à durée déterminée ainsi qu'à l'article 5 de l'Accord de confidentialité, les parties ont, de leur plein gré et de manière délibérée, fixé une somme déterminée à titre de dommages-intérêts forfaitaires en cas de manquement aux obligations (clause pénale).

20. Il convient de noter que cette clause pénale a une nature indépendante des règles générales de la responsabilité civile et fonctionne uniquement comme une sanction contractuelle. Cette distinction et cette indépendance sont expressément soulignées à la fin de l'article 16 du contrat de travail à durée déterminée, qui dispose : « La société se réserve le droit d'intenter une action en justice contre le Collaborateur et les tiers sur la base des règles générales de réparation des dommages contractuels ou délictuels pour obtenir des dommages-intérêts supplémentaires. » Cette formulation montre clairement que la volonté commune des parties était que la clause pénale contractuelle puisse être réclamée du seul fait de la violation, indépendamment du montant du préjudice réel subi. Cela préserve le droit du Demandeur d'intenter une action en responsabilité civile et de réclamer le

préjudice réel excédant cette somme devant les juridictions compétentes, sous réserve de prouver tous les éléments constitutifs de la responsabilité civile.

21. Par conséquent, le présent tribunal arbitral n'a pas pour mission, en l'espèce, de constater ou d'évaluer le montant du préjudice réel subi par le Demandeur, car une telle démarche sort fondamentalement du cadre de la demande introduite. La demande actuelle du Demandeur consiste uniquement à exercer son droit contractuel de réclamer la clause pénale, et le présent arbitre se limite à examiner les éléments et les conditions nécessaires pour déterminer si le Demandeur est fondé ou non à réclamer ladite clause pénale.

Deuxièmement : Sur l'établissement de la violation de l'obligation contractuelle du Défendeur

22. L'examen de l'ensemble des pièces et preuves produites, ainsi que les déclarations des parties lors de l'audience, établissent de manière certaine et indéniable la violation des obligations contractuelles par le Défendeur. Cette conclusion repose sur deux fondements :

23. Premièrement, l'aveu écrit du Défendeur : Par un acte sous seing privé en date du 16/04/1404, joint à la mise en demeure du Demandeur, le Défendeur a expressément et catégoriquement reconnu avoir divulgué les informations relatives aux clients de la société demanderesse (noms et numéros de téléphone des passagers à destination de Kish) à un tiers. Cet aveu, établi en toute lucidité et de plein gré, est, conformément à l'article 1259 du Code civil qui dispose que « l'aveu est la reconnaissance d'un droit en faveur d'autrui au détriment de soi-même » et à l'article 202 du Code de procédure civile, décisif pour le litige et constitue une preuve solide de son manquement aux obligations contractuelles.

24. Deuxièmement, l'aveu lors de l'audience d'arbitrage : Outre l'aveu écrit, le Défendeur, lors de l'audience d'arbitrage du 14/07/1404, a de nouveau reconnu verbalement, puis par écrit, les faits qui lui sont reprochés et, tout en exprimant des regrets, a présenté ses excuses à la société demanderesse. Les marques de prise de conscience et de repentir étaient parfaitement visibles sur son visage et dans ses propos tout au long de l'audience.

25. L'obligation violée était une obligation fondamentale et essentielle. En vertu de l'article 12 du contrat de travail à durée déterminée et, plus en détail, de l'article 1 de l'Accord de confidentialité, le Défendeur s'était engagé à préserver la confidentialité de toutes les informations de la société, et particulièrement « les informations liées aux clients ». L'acte commis par le Défendeur, c'est-à-dire la divulgation de ces informations, constitue une violation flagrante et manifeste de ces obligations.

26. Il convient de mentionner que l'arbitre a déployé tous ses efforts lors de l'audience pour favoriser un règlement à l'amiable et une conciliation entre les parties afin que, compte tenu du repentir exprimé par le Défendeur, l'affaire se termine par une transaction ; cependant, cela ne s'est malheureusement pas concrétisé et le présent tribunal est donc contraint d'aborder le fond et de rendre une décision définitive.

Troisièmement : Sur l'examen de la clause pénale au regard de la législation en vigueur et des principes de la charia

27. Bien que la violation de l'obligation par le Défendeur soit avérée, la détermination de l'étendue de sa responsabilité contractuelle quant au paiement de la clause pénale requiert une analyse approfondie des fondements juridiques et jurisprudentiels (Fiqh) régissant cette institution.

28. La règle première dans le système juridique iranien est la validité et la force obligatoire de la clause pénale. L'article 230 du Code civil énonce expressément : « S'il a été stipulé dans un contrat qu'en cas d'inexécution, la partie défaillante paiera une certaine somme à titre de dommages-intérêts, le juge ne peut la condamner à une somme supérieure ou inférieure à celle à laquelle elle s'est obligée. » Cet article est l'expression du principe de l'autonomie de la volonté et de la maxime « Les croyants sont liés par leurs conditions », et, en principe, il interdit à l'arbitre toute modification du montant convenu.

29. Toutefois, cette règle ne s'applique pas de manière absolue et sans exception. La validité des clauses contractuelles, y compris la clause pénale, est subordonnée à leur non-contradiction avec les lois impératives, les bonnes mœurs, l'ordre public et les principes sacrés de la charia. Cette limite est reflétée dans plusieurs articles de notre système juridique :

- L'article 232, alinéa 3, du Code civil : déclare nulles les conditions illicites.
- L'article 975 du Code civil : rend inapplicables les conventions privées contraires aux bonnes mœurs ou à l'ordre public.
- L'article 6 du Code de procédure civile : prive d'effet juridique devant les tribunaux les contrats et conventions contraires aux bonnes mœurs ou aux principes de la charia.

30. Par conséquent, l'arbitre ne peut pas, en s'appuyant uniquement sur l'article 230 du Code civil, fermer les yeux sur les autres principes et règles applicables. Le devoir de la présente juridiction est de concilier les dispositions légales et de rendre une sentence fondée sur la synthèse de toutes ces règles. Sur cette base, la clause pénale est valable et exécutoire dans la mesure où elle n'entre pas en conflit avec l'ordre public et les fondements de la charia.

31. À cet égard, la riche jurisprudence chiite (Imamite) nous éclaire. Dans le Hadith authentique (Sahih) de Muhammad Halabi, rapporté dans le noble ouvrage Al-Kafi (Tome 5, Édition de Téhéran, Dar Al-Kotob Al-Islamiyah, p. 290), un fondement important est énoncé pour limiter la volonté des parties dans la fixation de la clause pénale.

32. « Muhammad ibn Yahya a rapporté d'Ahmad ibn Muhammad, qui l'a rapporté de Muhammad ibn Ismaïl, qui l'a rapporté de Mansour ibn Younès, qui l'a rapporté de Muhammad al-Halabi, qui a dit : J'étais assis auprès d'un des juges et l'Imam Abou Ja'far (Imam Baqir) (psl) y était également présent. Deux hommes vinrent à lui, et l'un d'eux dit : 'J'ai loué le chameau de cet homme pour me transporter des marchandises vers certaines mines, et je lui ai posé comme condition de m'y amener tel et tel jour, car c'est un marché que je crains de rater. Si je suis retardé, je déduirai du prix de location telle somme pour chaque jour de retard.' Et voilà qu'il m'a retardé de tel et tel nombre de jours. Le juge dit : 'C'est une condition invalide, paie-lui son loyer.' Lorsque l'homme se leva, l'Imam Abou Ja'far (psl) s'adressa à moi et dit : 'Sa condition est permise, tant qu'elle n'absorbe pas la totalité du loyer.' »

33. Traduction : Muhammad Halabi a dit : J'étais assis auprès d'un des juges et l'Imam Baqir (psl) était également présent... Un homme a dit avoir loué le chameau de cette personne... et posé la condition que s'il ne l'amenait pas à destination à une date précise, un montant déterminé serait déduit du loyer pour chaque jour de retard... Le juge a déclaré cette condition invalide... Lorsque l'homme s'est levé, l'Imam Baqir (psl) a dit : Cette condition est valable, tant qu'elle ne conduit pas à la perte de la totalité du loyer.

34. Ce noble récit, sur lequel se sont appuyés et qu'ont mis en pratique de grands juristes Imamites tels qu'Allameh Hilli (Mukhtalaf al-Shi'a fi Ahkam al-Shari'a, Tome 6, Qom, p. 155), Cheikh Tusi (Al-Nihaya fi Mujarrad al-Fiqh wal-Fatawa, Beyrouth, p. 448), Ibn Idris Hilli (Kitab al-Sara'ir, Qom, p. 469) et Muhaqqiq Karaki (Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id, Tome 7, Qom, p. 107), établit un principe général et fondamental : la clause pénale ne doit pas être conçue de manière à anéantir complètement la contrepartie principale du contrat et à entraîner une injustice transactionnelle flagrante. En d'autres termes, une clause qui a pour résultat qu'une partie perde intégralement la contrepartie qu'elle a fournie sans rien recevoir en retour est une clause inéquitable, illicite et contraire aux principes de la charia. En faisant abstraction de la spécificité du contrat de bail mentionné dans le récit, cette règle peut être étendue à tous les contrats synallagmatiques.

35. Il convient de noter que la jurisprudence a également déduit le caractère illicite des clauses pénales qui excèdent le montant du contrat. À titre d'exemple, les honorables magistrats de la 3e chambre de la Cour suprême, MM. Ghaffarpour et Shamloo, dans leur arrêt n° 9209970909100385 du 27/12/1392

concernant une clause pénale équivalant à 3 fois le prix de vente, ont statué ainsi : « ... Un autre motif invoqué par le requérant est l'illicéité de la condition. Elle consiste à fixer deux conditions pour garantir l'établissement de l'acte authentique : la première est le paiement d'une somme de vingt mille tomans par jour, et la seconde est la remise d'un chèque de garantie de cent cinquante millions de tomans. Il a soutenu que cette condition équivalant à trois fois le prix de la transaction et s'ajoutant à la première condition, elle est illicite. Dès lors que, selon les règles du Code civil, les conditions insérées dans les contrats ne doivent pas être illicites (art. 232, al. 3) ni contraires à la nature du contrat (art. 233, al. 1), un déséquilibre flagrant et inhabituel de la valeur coutumière des contreparties dans les contrats synallagmatiques, ou la stipulation d'une clause entraînant une appropriation excessive, relèvent des conditions lésionnaires et aléatoires (Gharar et Darar) et de l'enrichissement sans cause, s'apparentant à une tromperie et à un préjudice causé au sein même du contrat, ce qui est illicite selon les normes jurisprudentielles. Par conséquent, le tribunal doit, après avoir instruit et pallié les lacunes précédentes, examiner la demande soumise et rendre une décision en conséquence. ... »

36. De même, les honorables magistrats de la 5e chambre de la Cour suprême, MM. Moeini et Karimzadeh, dans l'arrêt n° 9109982161600161 du 16/03/1394 concernant une clause pénale supérieure au montant du contrat, ont émis l'avis suivant : « ... Considérant que, coutumièrement, religieusement et légalement, dans le contrat de vente, l'équilibre et la proportionnalité de la valeur des contreparties sont des exigences inhérentes à la vente, la clause pénale fixée est disproportionnée et contraire au consentement mutuel coutumier et religieux des parties. Conformément à l'article 232, paragraphe 3, du Code civil, elle est considérée comme une condition nulle et entraîne un enrichissement sans cause. Ladite condition, eu égard à la surface du bien vendu, représente plusieurs fois le prix de vente, constitue une spoliation illicite (Akl al-mal bil-batil) et est dépourvue de validité légale et religieuse... Pour un bien vendu au prix total de 360 millions de tomans, l'application de dommages-intérêts équivalant à plusieurs fois ce prix ne semble pas justifiée et, selon le Hadith prophétique (psl), les croyants sont tenus par les conditions qu'ils ont acceptées, sauf une condition qui rendrait licite ce qui est illicite ou illicite ce qui est licite... »

37. Il pourrait être objecté que cette analyse est en contradiction avec le caractère absolu de l'article 230 du Code civil. Cependant, cette objection n'est pas fondée ; en effet, comme cela a été expliqué, l'application de l'article 230 est subordonnée à la validité et à la licéité de la clause elle-même. Si une condition est jugée illicite sur la base de fondements jurisprudentiels solides (tels que le Hadith de Halabi), elle échappe fondamentalement au champ d'application de l'article 230, et la non-exécution de cette partie illicite ne constitue pas une modération judiciaire, mais signifie refuser de donner effet à une condition nulle et non conforme à la charia. Cette approche concilie en réalité les différents éléments de preuve et applique simultanément toutes les règles régissant les contrats.

Quatrièmement : Explication de la philosophie de la limitation de la clause pénale sous l'angle de la fonction du contrat et de l'ordre public

38. Au-delà des références légales et religieuses susmentionnées, l'arbitre juge nécessaire d'expliquer plus en profondeur la philosophie de la décision rendue afin de dissiper toute ambiguïté. Dans le système juridique iranien, en raison de certaines difficultés liées au régime de la responsabilité civile extracontractuelle, notamment pour prouver le dommage et établir le lien de causalité, une forte tendance s'est développée en faveur de l'insertion de clauses pénales dans les contrats. Cette pratique en soi, tant qu'elle s'inscrit dans le cadre de l'autonomie de la volonté et dans des limites raisonnables, n'est pas contraire à la loi et est acceptée. Mais la question fondamentale est de savoir si ces clauses peuvent être fixées sans aucune règle ni aucun critère. Peut-on, dans un contrat où la valeur totale de la contrepartie pour une partie équivaut à une unité, insérer une condition qui, sur la base de la preuve de l'inexécution et sans qu'il soit besoin de prouver l'existence d'un dommage, condamne la partie défaillante à payer 10, 100 ou même 1000 fois cette somme ?

39. La réponse à cette question dépend de la compréhension de la fonction sociale et de la philosophie d'existence de l'institution qu'est le « contrat ». Le contrat a été reconnu par la coutume et par la loi parce qu'il remplit des fonctions précises dans la société. Le contrat est un outil visant à instaurer la sécurité, la stabilité et la prévisibilité dans les relations économiques et sociales. L'hypothèse fondamentale de chaque membre de la société est que le contrat fonctionne dans le cadre de sa fonction habituelle et que son exécution ne devient pas elle-même une source de perturbation de l'ordre public. La fonction coutumière d'un contrat est de créer un équilibre dans lequel les parties peuvent, avec leur consentement et leur libre arbitre, mener leurs activités à l'abri de la sécurité juridique qu'il offre.

40. Cependant, lorsque le nombre de zéros de la clause pénale dépasse les limites du raisonnable, sa nature passe d'une « sanction contractuelle » à une « peine privée disproportionnée ». À ce stade, l'exécution inconditionnelle du contrat devient en soi un problème social et un défi pour l'ordre public ; tant pour l'arbitre qui rend la sentence, que pour le tribunal qui examine la demande d'annulation, et pour le juge de l'exécution chargé de saisir les biens ou d'ordonner l'arrestation du condamné. De ce point de vue, le respect de l'accord des parties n'est valable que s'il ne conduit pas à affaiblir le système juridique des contrats lui-même et ses principes fondamentaux, tels que la justice et l'équité.

41. C'est pourquoi le présent arbitre estime que la limitation de la clause pénale n'est pas simplement une question de dogme religieux, mais qu'elle prend racine dans la rationalité juridique et le comportement des gens raisonnables (Sirah al-Uqala). La règle exprimée dans le Hadith de Halabi par l'Imam infallible (psl) est en réalité l'expression de cette même logique et de cet équilibre inhérents à la nature d'un contrat synallagmatique. Bien entendu, ce raisonnement ne signifie pas que la volonté des parties soit ignorée. Comme cela a été souligné précédemment, dans le régime de la responsabilité civile, le principe est la réparation intégrale du préjudice réel. Toutefois, dans le domaine du contrat et de la clause pénale, la différence entre « soixante millions » et « six cents millions » ou « six milliards » n'est pas seulement une différence de un ou trois zéros sur le papier ; dans le monde réel, cette différence englobe tout l'univers de la vie économique et de la dignité humaine d'un individu, face auquel le système juridique ne peut rester indifférent en laissant le contrat se transformer d'un outil d'organisation et de prévisibilité en un facteur de perturbation de l'ordre public et de destruction de la vie économique.

42. En outre, bien que fondée sur l'autonomie de la volonté des parties, la clause pénale constitue par nature une sanction contractuelle destinée à réparer le préjudice ou à forcer l'exécution de l'obligation, et ne doit pas se transformer en un outil de punition disproportionnée ou d'enrichissement sans cause. Lorsque le montant de la clause pénale dépasse de très loin la valeur totale de la contrepartie du contrat, ladite clause perd sa fonction réparatrice pour prendre un caractère pénal qui entre en conflit avec les principes d'équité et de justice commutative dans les contrats, en particulier dans les contrats liés aux relations employeur-employé où l'équilibre des forces n'est pas égal. Réclamer une telle somme est un exemple de disproportion qui limite la validité de la clause à sa mesure raisonnable et légitime.

43. Par conséquent, en regroupant tous les éléments susmentionnés, y compris les solides fondements du Fiqh, la jurisprudence et les principes généraux du droit, le présent arbitre estime que l'exécution absolue et inconditionnelle de la clause pénale dans cette affaire est contraire à l'ordre public fondé sur la justice et l'équité ainsi qu'aux normes de la charia, et que ladite clause n'est exécutoire que dans la limite du plafond de la contrepartie contractuelle.

Cinquièmement : Sur l'application des principes juridiques au cas d'espèce (La présente affaire)

44. Compte tenu des fondements de l'argumentation qui précède, la clause pénale prévue dans le contrat conclu entre le Demandeur et le Défendeur pour un montant de 6 000 000 000 de rials doit être évaluée sous l'angle de sa conformité avec les normes de la charia et la justice commutative.

45. Sur la base des pièces du dossier et de l'historique de l'affaire, la relation contractuelle entre les parties consistait en un contrat de travail à durée déterminée de trois mois (du 01/01/1404 au 31/03/1404). Le total des sommes perçues par le Défendeur de la part du Demandeur au cours de cette période de trois mois, après addition des paiements, s'établit comme suit :

- Farvardin : 244 458 590 rials
- Ordibehesht : 217 027 470 rials + 2 106 000 rials = 219 133 470 rials
- Khordad : 118 402 796 rials + 104 354 755 rials = 222 757 551 rials
- **Total payé : 686 349 611 rials** (Six cent quatre-vingt-six millions trois cent quarante-neuf mille six cent onze rials)

46. Se fondant sur les principes religieux et légaux susmentionnés, le présent tribunal arbitral considère que la clause pénale n'est valable, licite et exécutoire **que dans la limite de la totalité de la somme perçue par le Défendeur pendant la durée du contrat, soit à hauteur de 686 349 611 rials.** Pour tout montant excédant cette somme, le tribunal déclare la clause nulle et rejette la demande visant à obtenir cet excédent.

47. Un point crucial dans la présente affaire est que, bien que la relation de collaboration entre les parties ait pu avoir une histoire plus ancienne, leur volonté a consisté à organiser leurs relations juridiques sur des périodes déterminées et par la conclusion de contrats distincts et indépendants. Le contrat de travail à durée déterminée n° 0402-9903131 en date du 01/01/1404, durant l'exécution duquel la violation du Défendeur s'est produite, constitue un acte juridique indépendant doté de ses propres effets et obligations.

48. L'indépendance des contrats exige que les effets juridiques de chaque contrat, y compris les sanctions qui y sont prévues, soient limités à cette même période contractuelle, sauf stipulation contraire expresse. Dans la présente affaire, la demande du Demandeur et les aveux du Défendeur portent tous deux sur une violation survenue dans le cadre temporel du récent contrat de trois mois. Ainsi, la base d'évaluation des obligations et de la responsabilité contractuelle du Défendeur, ainsi que la mesure de la proportionnalité de la clause pénale, se limite exclusivement à cette relation juridique de trois mois, et l'on ne saurait inclure dans cette analyse les obligations ou les contreparties de contrats antérieurs qui ont pris fin et ont été soldés. En conséquence, la contrepartie contractuelle qui, selon les principes du Fiqh (déduits du Hadith de Halabi), détermine le plafond de licéité de la clause pénale, est l'intégralité de la somme que le Défendeur était en droit de percevoir en vertu de ce seul contrat.

49. Il est de nouveau souligné que cette sentence vise uniquement à fixer le plafond légitime de la clause pénale contractuelle et que, comme indiqué dans la première partie, cette sentence ne privera pas le Demandeur du droit d'intenter une action en responsabilité civile et de réclamer la réparation du préjudice réel excédant ce montant devant les juridictions compétentes, sous réserve d'en prouver toutes les conditions.

Sixièmement : Concernant les autres points

50. Frais d'arbitrage : Conformément à l'article 497 du Code de procédure civile des tribunaux publics et révolutionnaires, les frais d'arbitrage sont supportés par moitié par les parties. Étant donné que le Demandeur a réglé la totalité des frais d'arbitrage, y compris la part du Défendeur, le Défendeur est condamné à rembourser au Demandeur sa part des frais d'arbitrage.

51. Intérêts moratoires (Dommages pour retard de paiement) : Le point de départ du calcul des intérêts moratoires, visés à l'article 522 du Code de procédure civile, courra de la date de la notification définitive de la présente sentence au Défendeur jusqu'au complet paiement de la somme due. Ces

indemnités seront exigibles en cas de non-paiement de la somme par le Défendeur après que la sentence lui aura été notifiée, et ce jusqu'à l'exécution de la décision.

B- Dispositif (Partie exécutoire et obligatoire de la sentence de l'arbitre)

52. Au vu de ce qui précède, et l'obligation du Défendeur de préserver la confidentialité des informations du Demandeur étant établie, en s'appuyant sur les aveux exprès du Défendeur et sur les dispositions des contrats conclus entre les parties, un jugement déclaratoire est rendu constatant la violation de l'obligation contractuelle par le Défendeur, Madame ****.

53. Concernant la demande du Demandeur visant au paiement de la clause pénale contractuelle, le Défendeur est **condamné à payer la somme de 686 349 611 rials** (Six cent quatre-vingt-six millions trois cent quarante-neuf mille six cent onze rials) au Demandeur au titre d'une partie de la clause pénale. Pour le surplus réclamé au-delà de la somme adjugée et jusqu'au plafond de la demande (6 000 000 000 de rials), **le Demandeur est débouté** de ses prétentions et un jugement de rejet est prononcé.

54. Concernant les frais d'arbitrage, le Défendeur est **condamné à payer la somme de 70 000 000 de rials** (Soixante-dix millions de rials), somme avancée par le Demandeur, au profit de ce dernier.

55. Concernant les intérêts moratoires, le Défendeur est **condamné** à calculer et à payer au Demandeur, à compter de la date de notification de la présente sentence jusqu'au jour du paiement intégral de la dette (visée aux paragraphes 53 et 54 de la présente sentence), les indemnités de retard sur la base de l'Arrêt de principe n° 850 de l'Assemblée plénière de la Cour suprême, correspondant au résultat de la division de l'indice des prix à la date de paiement par l'indice des prix à la date d'échéance, multiplié par le montant en principal de la dette.

56. La présente sentence arbitrale est définitive et exécutoire à l'égard des parties.

57. Conformément à l'article 490 du Code de procédure civile des tribunaux publics et révolutionnaires, chacune des parties peut, dans un délai de 20 jours à compter de la notification de la sentence de l'arbitre, présenter son recours en annulation devant le tribunal compétent.